

شجاعت همراه با خرد کجا و خشونت کور کجا

باسمه تعالی

1- شجاعت همراه با خرد را که در این تاریخ در حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و در کلیت انقلاب دیدیم، کجا و خشونت کور همراه با بی‌خردی که در دشمنان انقلاب مانند صدام و حاکمان آمریکا دیدیم، کجا! ما بالاخره در چنین تاریخی حاضریم و در مقابله با این دوگانگی‌ها باید صرف نظر از ضعف‌های جزئی یک جبهه و خوبی‌های ظاهری جبهه دیگر، کلیت یکی از آن‌ها را انتخاب کنیم و اگر در جبهه حقی که پیش آمده حاضر نشویم، عملاً در جبهه باطل قرار داریم.

2- با توجه به اینکه هرکس در جان و فطرت خود «فجور» و «تقوای» خود را می‌شناسد؛ انسانی که برای نیکوکاری و راست‌کرداری محتاج دلیل است، شایسته اعتماد نیست زیرا بنا دارد دیگران را فریب دهد و گرنه در درون خود و به صورت فطری می‌تواند «فجور» را از «تقوا» تشخیص دهد.

3- ما هرگز از حضرت علی «علیه السلام» که «شجاعت» و «خرد» را در مسیر بیداری انسانیت به‌کار بردند، دست برنمی‌داریم، امری که در انقلاب اسلامی ذیل حضور آن حضرت با نظر به سرداران دفاع مقدس، از همان جنس روبه‌رو شدیم. آن حضرت نشان دادند «نجابت»، همراه با رنج، موجب درخشندگی برای انسان می‌شود و انقلاب اسلامی در ذات تاریخی خود چنین حضوری را مدّ نظر می‌آورد تا ما به آینده‌ای که خاص این حضور است، فکر کنیم. حضور نجابت همراه با رنج و شجاعت همراه با حکمت و خرد.

4- وجدان ما با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی، وجدان‌های بیگانه از همدیگر نیست. مهم آن است که در بستر حضور در تاریخ انقلاب اسلامی که

اصیلترین نسبت بین انسان‌های این دوران می‌باشد، همدیگر را درک کنیم تا دوستی‌هایی که فوق‌العاده بنیانی است به سراغ ما بیاید، همچنان‌که آمده است. هرچند دوست داشتن انسان‌ها، آری گفتن به همه آن‌ها نیست، زیرا همه در نسبت تاریخی یکسانی نیستند. بسیار متفاوت است بین آن‌هایی که نسبت به این تاریخ یا بیگانه‌اند و یا دشمن دارند با آن‌هایی که جایگاه تاریخی این انقلاب را درک می‌کنند و مورد خطاب آن قرار می‌گیرند.

5- آیا آن متفکرانی که در طول تاریخ به دنبال سزای با روح مسیح بودند، تا «قدرت» و «معنویت» را در حاکمیت نظام اجتماعی جمع کنند، نباید در این تاریخ به ولایت فقیه به همان معنای حضور حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فکر کنند؟ آیا گمشده بشر جدید که در عین اجتماعی بودن در طلب قدسی بودن است، همانی نیست که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در سیره و عمل خود متذکر آن هستند؟

6- شواهدی در کار است حاکی از آن‌که بعد از سیطره فرهنگ سکولاریته، وظیفه حاکمیت بر جهان بر عهده فرهنگ است که متوجه وجوه قدسی و عرشی بشر جدید شده است و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متوجه این امر شدند، زیرا متوجه جریان جاری روح نیست‌انگاری در درون انسان‌ها شده بودند که انسان‌ها از آنچه هستند به آنچه باید باشند نظر دارند و این نیاز به حضور تاریخ دیگری است، غیر از آغازی که با تمدن غربی شکل گرفت.

7- انسان دوستی بدون قدرتمندی، امری است که هرگز تحقق خارجی پیدا نمی‌کند و به بردگی روحی می‌انجامد. این‌جا است که ملاحظه می‌کنید آخرین پیامبر «صلوات‌الله‌علیه و آله» در اوج محبت به انسانیت، جهاد فی سبیل الله را هم در آموزه‌های خود دارند و گرنه

به نام لیبرالیسم و انسان دوستی با خشن‌ترین جنایات روبه‌رو می‌شویم.

8- آنانی که به خاطر دنیای آفریده ذهن خود، همه اصول انسانی مگر هوس و قدرت را رد کرده‌اند، عموماً گرفتار پوچی شده‌اند، هرچند بالاترین بها را برای زیستن بر طبق امیال خود پرداخته‌اند ولی به هر حال به انسان‌هایی تبدیل می‌شوند که یا می‌خواهند بمیرند و یا می‌خواهند سبب مرگ دیگران شوند؛ هر دوی آن‌ها محروم‌شدگان زندگی حقیقی و از پا درآمده‌های هوس‌خویشانند.

9- با توجه به امر فوق آنچه امروز دنیا را در بر گرفته، اصالت طغیان نیست، بلکه نیستانگاری است و ما بدون آن‌که نیستانگاری را دنبال کنیم باید سرچشمه‌های آن را از نظر دور نداریم. حتی اگر وجود خداوند را قبول کنیم ولی شایستگی اُنس با او را و شایستگی زندگی با او را نداشته باشیم، باز هم از نیستانگاری خارج نمی‌شویم و همچنان همچون زندانی از دایره زندگی بیرون هستیم ولی نه زندانی دیگران، بلکه زندانی خویش. زیرا به دیگر انسان‌ها و به انسانیت آن‌ها که حضور در گستره هستی است نظر نداریم، حضور در گستره هستی که آغاز انسان است در ملکوت خود و در ملکوت عالم، ملکوتی که هر چیز در نسبت با خداوند برای انسان ظهور می‌کند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس/83) بسی خداوند بلندمرتبه است، خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به او رجوع دارد و این یعنی همه چیز در هستی حاضر است بدون دوگانگی بین هستی خود و هستی به معنای مطلق کلمه.

10- آیا راز نیستانگاری، همان رانده شدن از ملکوت و تنها شدن انسان با خودش نیست؟ به جای

آن‌که می‌توانیم در تاریخی حاضر شویم که ذیل اراده الهی راهی به سوی ملکوت در مقابلمان گشوده شود و همه چیز با معنای ملکوتی‌شان برای ما ظاهر گردند.

11- انقلاب به معنای امروزین آن در رابطه با معنای «آزادی» است و بشر جدید خود را در آن معنا کرده است. خطر در آنجا پیش می‌آید که با عنوان آزادی با هر مانعی که مانع میل انسان است به طریقی خشونت‌آمیز برخورد شود. اینجا است که اگر آزادی در بستر دین به صورت مردم‌سالاری دینی در میان نباشد، مانند بسیاری از انقلاب‌ها، آزادی به ضد خود تبدیل می‌شود و امکان ادامه خود را از دست می‌دهد، برعکس انقلاب اسلامی که در ساحتی دیگر تحت عنوان مردم‌سالاری دینی، خود را ادامه می‌دهد، آن‌هم در دیار آرمان‌هایی که به زندگی انسان‌ها معنا می‌بخشد، به امید آن‌که عصر نوینی را به زندگی مردم وارد کند و «زندگی» و «بودن» معنای خود را باز یابد.

12- وقتی «در جهان بین دو جهان» متوجه این امر باشیم که اگر خداوند فقیهی را می‌پروراند تا آخرین سخن‌ها معطوف به نگاه و نظر او باشد، مردم نیز در انتخاب خود آزادند تا بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» حاضر باشند و در این صورت اراده مردم و ملکوت در کنار هم قرار می‌گیرد. یعنی گوهر الهی و اراده همگانی که در کلیت خود بیگانه از خرد نیست، به نحوی در کنار هم می‌باشند و این معجزه انقلاب اسلامی در این تاریخ است که با بصیرت حضرت روح‌الله (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) پیش آمد و متوجه شدند چگونه امکان این هست تا «مردم‌سالاری» و «آزادی» و «دین» در هم قرار گیرند.

13- آیا این‌چنین نیست که طی تجربه‌ای که بشریت نسبت به تاریخ گذشته خود دارد، اراده همگانی در حال بیدارشدن است؟ تا مردمان در انتظار شرایطی باشند که حضوری مردمی و حضور انسان کامل در کنار هم قرار گیرند؟ و انسان‌ها در امروز و فردای خود معنای زندگی را در چنین فضایی دنبال کنند؟ و این انتظار، حکایت از آن می‌کند که بشر، در آینده خود محکوم به جامعه‌ای نیست که سراسر گرفتار بحران باشد.

14- به هماهنگی خاصی باید فکر کرد که بین مردم و امام جامعه برقرار می‌شود تا حقیقت، چهره حقیقی خود را در درون این نوع هماهنگی که اتصال هستی انسان‌ها است با هستی امام جامعه پیش آید و هرکس معنای نهایی خود را بیابد. یعنی هرکس «بودن» و «هستی» خود را که عین اتصال به حضرت معبود است در کنش‌های جامعه احساس کند، زیرا با انسان کاملی هماهنگ است که حضور او در همه امورش عین اتصال به حضرت معبود است.

15- جامعه‌ای که به ملکوت متصل نباشد، جامعه پریشانی است و شرط اتصال جامعه به ملکوت حضور انسانی است که نماد کامل این اتصال باشد، یعنی حضور انسان کامل. و هر اندازه جامعه به معنای واقعی در انتظار حضور چنین انسانی باشد، در واقع در انسانیتی اصیل حاضر است و این‌جا است که می‌فهمیم چرا رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»، و یا فرمودند: «إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ».

16- انتظار یعنی نسبت به آنچه در بستر دیانت خود تا کنون حاضر بودید، آن را کافی ندانید و به حضوری از دیانت در نزد خود امید داشته باشید که همچنان به سوی شما می‌آید و جان شما را در بر می‌گیرد تا قدرت حفظ شما را در مقابل شیطانی

داشته باشد که امروزه با حیل‌های پیچیده‌تری به میدان آمده و باز به میدان می‌آید، زیرا با اسلام راهی گشوده شد که همه در ابتدای آن راه بودیم و هر اندازه با روحیه انتظار جلو و جلوتر رفتیم با ابعاد عمیق‌تر آن آشنا شدیم. این انتظار با انتظاری که انجمن حجتیه‌ای‌ها مطرح می‌کنند تفاوت اساسی دارد.

17- ما باید از خود بپرسیم، از خشونت بین انسان‌ها چگونه می‌توان رها شد، وقتی بشر هرچه بیشتر جلو آمده صورتی از خشونت را بر خشونت پیشین خود افزوده است؟ در این صورت است که متوجه می‌شویم باید به جهان دیگری نظر کرد که با انقلاب اسلامی شروع شده و در فرهنگ انتظار است که ابعاد نهفته آن که هرچه بیشتر نظر به انسانیت انسان‌ها است، خود را می‌نمایاند. فرهنگ انتظار، فرهنگ عبور از خشونت دیروز امویان و خشونت امروز جهان استکباری است.

18- اگر گفته‌اند برده‌ها با برده‌کردن دیگران می‌توانند از برده‌بودن خود آزاد شوند و فقرا با فقیرکردن دیگران می‌توانند از فقر خود نجات یابند؛ آیا راه دیگری هست تا انسان‌ها در کنار همدیگر و زیر سایه همدیگر به آرامش برسند؟ آیا می‌توان به آن راه فکر کرد و در انتظار آن راه لااقل به برده‌کردن و فقیرکردن دیگران فکر نکرد؟ این است معنای انتظاری که در بستر اسلام و انقلاب اسلامی می‌تواند مدّ نظرها قرار گیرد.

19- چه کسی می‌تواند به راه حلّ نیست‌انگاری فکر کند در حالی که انسان در فضای نیست‌انگاری به هیچ چیز جز به عمل و بدون هرگونه تفکری نسبت به خود نمی‌اندیشد؟ اگر انسان در نزد خود حضوری متعالی نداشته باشد که هستی او را در اکنون متعالی و جاودانه‌اش حاضر کند و سعی کند آن نوع

هستی را پاس دارد، چگونه می‌تواند نیست‌انگاری وجود خود را جواب دهد که به هیچ چیز جز به عملی که او را مشغول می‌کند، نظر ندارد؟

بین ناپلئون و هیتلر و استالین و موسولینی برای فهم نیست‌انگاری هیچ تفاوتی نیست، همه آن‌ها تنها به عملی می‌اندیشیدند که خود نفس عمل برایشان مقصد بود، بدون آن‌که به امری ماورای آن عمل نظر داشته باشند. بقیه حرف‌هایشان توجیهاتشان بود برای ادامه عمل.

20- انتظار، ذیل آموزه‌های اسلامی، توجه به اصلاح جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، مطابق با پاکترین و واقعی‌ترین آرمان‌ها. با درک ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که داریم، این یعنی نظر به جهانی که واژگونی جهان مدرن را ندارد تا انسان را گرفتار نیست‌انگاری کند. آری! با حضور در فرهنگ انتظار، انسان‌ها به معنایی از خود می‌رسند که زندگی زمینی آنان از آسمان معنویت منقطع نیست، با نظر به انسان کاملی که شخصیت او واسطه فیض بین خداوند و انسان‌ها است و در زمان غیبت امام، نایب‌الام و سیله‌ای است تا انسان‌ها از آن حضور به‌کلی بی‌بهره نباشند.

21- در فرهنگ انتظار نه می‌توان جامعه‌ای که اکثر فایده‌های خود را از دست داده است ترک کرد و نه می‌توان از سر ناامیدی آن را تحمل نمود - امری که بشر غربی گرفتار آن شده - باید با رویکردی دوباره آن را بازسازی کرد، زیرا به جهت توحیدی که اسلام عزیز متذکر آن است، اهدافی که برای ساختن آن جامعه مد نظرها است، هنوز باقی است و به همین دلیل باید همچنان امیدوارانه راه را ادامه داد.